



دو پیشگویی جالب درباره مولوی / نحوه ملاقات شمس با مولانا

استاد علوم عقلی و عرفانی حوزه علمیه ضمن بازخوانی دو پیشگویی جالب درباره مولوی و نحوه ملاقات او با شمس، به پرسش‌هایی مانند نسبت مولوی با خلیفه اول، سماع از منظر عرفان و مناسب‌ترین شرح برای مثنوی معنوی پاسخ گفت.

روز بزرگداشت مولانا/ آیت‌الله رضانی در گفت‌وگو با فارس
دو پیشگویی جالب درباره مولوی/ نحوه ملاقات شمس با مولانا
استاد علوم عقلی و عرفانی حوزه علمیه ضمن بازخوانی دو پیشگویی جالب درباره مولوی و نحوه ملاقات او با شمس، به پرسش‌هایی مانند نسبت مولوی با خلیفه اول، سماع از منظر عرفان و مناسب‌ترین شرح برای مثنوی معنوی پاسخ گفت.

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، هشتم مهر ماه، روز بزرگداشت مولوی است. هر چند که دیدگاه‌ها درباره وی و مذهبش متفاوت است، اما در بزرگی شخصیت مولانا شکی وجود ندارد؛ شاعری که آثارش جهانی شده و بشریت را تحت تأثیر خود قرار داده است.

به همین مناسبت، گفت‌وگوی مشروحی با آیت‌الله حسن رضانی خراسانی از استادان برجسته علوم عقلی و عرفانی و مدرس مثنوی معنوی در حوزه علمیه قم انجام دادیم که بخش نخست آن تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود.

مولوی خود را اهل خراسان می‌داند

* به عنوان پیش‌درآمد و اولین سؤال، درباره نام، تاریخ ولادت و وفات مولوی صحبت کنید.

– جلال الدین محمد بلخی معروف به مولوی، مولانا، ملای رومی که نام کاملش «محمد بن محمد بن حسین حسینی خطیبی بکری بلخی« بوده است.

مولوی در بلخ که از بلاد خراسان قدیم بوده متولد شد و به همین جهت مولوی خود را اهل خراسان به حساب می‌آورد و چون مدت زیادی را در قونیه - دیار روم شرقی آن زمان - زیست، به «ملای رومی« معروف شده است.

مولوی در ششم ربیع‌الاول سال 604 هجری قمری به دنیا آمد و در پنجم جمادی‌الثانی 672 قمری در قونیه وفات کرد.

نسب مولوی به خلیفه اول نمی‌رسد

* آیا درست است که نسب مولوی به خلیفه اول می‌رسد؟

– بعضی چنین ادعایی را دارند که غلط است. شاید منشأ اشتباه آنها این باشد که نام جد مادری وی «شمس‌الائمه ابوبکر محمد« بوده است و بعدها این نام، با نام ابوبکر (خلیفه اول) در آمیخته باشد.

البته بر فرض صحت این انتساب که البته نادرست است باز هم از جهت ما مشکلی پیش نمی‌آید. چون ما همه می‌دانیم محمد بن ابی‌بکر فرزند خلیفه اول از خواص یاران امام علی علیه‌السلام بود و نسل مادری امام صادق علیه‌السلام هم به ابوبکر می‌رسد.

دو پیشگویی جالب درباره مولوی

* اساتید مولوی چه کسانی بودند؟

– قبل از اینکه به اساتید مولوی اشاره داشته باشم، خوب است به دو پیشگویی درباره مولوی یکی از عطار و دیگری از محیی‌الدین بن عربی اشاره کنم.

پیشگویی عطار این است که مولانا با پدرش در مسیر سفر به بغداد، در نیشابور با فریدالدین عطار نیشابوری ملاقات می‌کند و در آن ملاقات عطار، مولانا را می‌ستاید و کتاب اسرارنامه خود را به او هدیه داده و خطاب به پدر مولانا می‌گوید: «زود است این پسر تو آتش در سوختگان عالم زند«.

بنا بر صحت نقل ملاقات مولانا با ابن عربی در دمشق، پیشگویی یا اظهار نظر ابن عربی هم این است که وقتی که مولانا پشت سر پدر در حرکت بود، محیی‌الدین گفته است: «سبحان الله اقیانوسی از پی یک دریاچه می‌رود«.

ابن عربی، پدر مولانا را که عالم بزرگی بود به دریاچه و مولانا را به اقیانوس تشبیه کرده است.

این پیش‌درآمدی بود نسبت به شخصیت مولانا و معنایش این است که مولانا از همان آغاز نزد اولیاء الهی جایگاه ویژه داشته است و برای آنها مشهود و مکشوف بوده که شخصیت او و آثارش جهانی خواهد شد.

پدر مولانا اولین استاد مولانا محسوب می‌شود

اولین استادی که می‌توان برای مولانا نام برد پدر او محمد بن حسین خطیبی معروف به «بهاء‌الدین ولد« و «سلطان‌العلماء« است که از بزرگان صوفیه و مردی عارف بوده است.

استاد دیگر مولوی، سید برهان‌الدین محقق ترمذی است که شاگرد و مرید پدر مولانا بود و مولانا قریب 9 سال در محضر برهان‌الدین محقق ترمذی بود تا اینکه برهان‌الدین وفات کرد.

برهان‌الدین ترمذی، از آمدن شمس تبریزی نزد مولوی و متحول کردن او خبر داده بود.

مولوی درباره برهان‌الدین ترمذی گفته است:

پخته گرد و از تغیر دور شو/ رو چو برهان محقق نور شو

چون ز خود رستی همه برهان شدی/ چونکه بنده نیست شد سلطان شدی

استاد و شخصیت تأثیرگذار دیگر مولانا، کمال‌الدین ابن عدیم است که مدیر مدرسه‌ای در حلب به نام حلاویه بود.

مولانا در این مدرسه، فقه، تفسیر و دیگر علوم را از کمال‌الدین فرا گرفته است.

سپس مولانا به دمشق می‌رود و در آنجا احتمالاً با محیی‌الدین ابن عربی ملاقات داشته است. او همچنین در دمشق با سعد‌الدین حموی و صدرالدین قونوی دیدار کرده و با آنها تعامل داشته است.

اما کسی که مولوی را مولوی و مولانا را مولانا کرد، جناب شمس تبریزی بود.

شمس‌الدین محمد بن ملک داد تبریزی (شمس تبریزی) روز شنبه 26 جمادی‌الآخر 642 نزد مولانا رفت و مولانا شیفته او شد. در این ملاقات کوتاه وی دوره پرشوری را آغاز کرد.

نحوه ملاقات شمس با مولانا

* نحوه ملاقات شمس با مولوی چگونه بود؟

– یکی از نقل‌ها این است که روزی مولوی که شخصیت جا افتاده زمان خود شده بود و با جلال و عظمت خاصی در میان شاگردان از مدرسه به خانه باز می‌گشت عابری ناشناس از او پرسید: «صرف عالم معنی، محمد(ص) برتر بود یا بایزید بسطامی؟« مولانا با لحنی آکنده از خشم جواب داد: «محمد(ص) سر حلقه انبیاست، بایزید بسطام را با او چه نسبت؟« درویش تاجر نما بانگ برداشت: «پس چرا آن یک «سبحانک ما عرفناک؟« گفت و این یک «سبحانی ما اعظم شأنی؟« به زبان راند؟«

این سؤال، تحول عجیبی در مولانا ایجاد کرد، او از سنگینی سؤال نعره‌ای زد و از حال رفت. بعد که به خود آمد جویای او شد و گفت این شخص که بود و کجا رفت؟ و بقیه قضایا ...

به جای اشکال‌های بی‌مورد، سؤال شمس را باید فهمید

البته عزیزان توجه دارند که سؤال شمس تبریزی از علت و چرایی تفاوت گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و بایزید است نه آنکه برخی از این نقل، سوء استفاده کرده و (نعوذ بالله) گفته‌اند: شمس معتقد بود مقام بایزید از مقام پیامبر برتر است!

در حقیقت سؤال اصلی شمس این بوده است: تو که معتقدی مقام پیامبر(ص) برتر از هر مقامی است و اصلاً مقام بایزید را قابل مقایسه با مقام پیامبر نمی‌دانی، این سؤال را جواب بده که چرا پیامبر چنان فرمود و بایزید چنین گفت؟

علم رسمی مولوی و علم حال شمس تبریزی

نقل دوم هم این است که شمس به مدرسه‌ای که مولوی آنجا تدریس می‌کرد، وارد شد و دید مولوی کنار حوض آب بر روی فرش نشسته و مقداری کتاب و دفتر کنار اوست. شمس آمد و نشست و با اشاره به کتاب‌ها پرسید این‌ها چیست؟ مولوی گفت اینها کتاب‌های علوم رسمی است.

شمس دست برد و کتاب‌ها را برداشت و آنها را به حوض انداخت. مولانا با تعجب و ناراحتی گفت این چه کاری بود کردی؟ در این کتاب‌ها نسخه‌های قیمتی و دست نوشته‌های منحصر به فرد پدرم بود. شمس دست به داخل آب حوض برد و کتاب‌ها را از آب در آورد، در حالی که کتاب‌ها خیس نشده بود. مولوی گفت اینها چیست که مشاهده می‌کنم؟ شمس جواب می‌دهد: اینها علم حال است.

شمس تبریزی با مولوی همان کرد که حضرت خضر علیه‌السلام با حضرت موسی علیه‌السلام، چون شمس تحول عظیمی در مولوی ایجاد کرد و در حقیقت مولوی پس از شمس، شکوفا شد، ولی دست تقدیر و دیگر علل و اسباب دست به هم دادند و این دو دلداده شیدا را از هم جدا کردند و این گونه شد که مولانا به فراق شمس مبتلا شد.

سه واژه که عام بودند و با آمدن مولوی مخصوص مولانا شدند

* درباره اثر مهم مولوی که مثنوی معنوی است صحبت کنید.

– سه واژه وجود داشت که قبل از مولوی عام بود، ولی با آمدن او خاص شد و به مولوی و آثار او اختصاص یافت؛ یکی از آنها واژه «مثنوی« است.

مثنوی در ادبیات، نوعی شعر را می‌گویند که هر بیت قافیه‌ای خاص دارد، بر خلاف غزل که مجموعه‌ای از ابیاتی است که فقط بیت اول قافیه خاص خود را دارد و بیت‌های بعدی همه با بیت اول هم قافیه‌اند و هر بیت قافیه خاص به خود ندارد.

مثلاً بر «حديقة الحقیقه« سنایی، «منطق الطیر« عطار و دیگر آثاری که این خصوصیت را داشتند مثنوی اطلاق می‌شد؛ اما وقتی که مثنوی مولوی رقم خورد واژه مثنوی، مختص به این اثر شد و با شنیدن مثنوی همه ذهن‌ها به مثنوی معنوی مولوی انصراف پیدا می‌کند.

واژه دوم، واژه مولانا است که قبل از مولوی بر هر عالم دینی طراز اول اطلاق می‌شد ولی بعد از مولوی به او اختصاص یافت و خاص شد. و اما واژه سوم واژه تربت است که پیش از مولوی بر محل دفن هر کسی یا هر عالمی اطلاق می‌شد، ولی بعد از مولوی به محل

دفن و مزار او اختصاص پیدا کرد.

به هر حال بعد از اینکه بین مولوی و شمس جدایی افتاد شیخ صلاح‌الدین زرکوب جای خالی شمس تبریزی را تا حدودی پر کرد. صلاح‌الدین زرکوب نیز همانند شمس مورد حسادت مریدان بود اما به هر صورت مولانا تا 10 سال با او انس داشت تا اینکه زرکوب بیمار شد و وفات کرد و در قونیه دفن شد.

کسی که باعث شد مثنوی معنوی شکل بگیرد

پس از آن، دوره حسام‌الدین چلبی رسید و او بود که باعث شد مثنوی معنوی رقم بخورد. صورت داستان از این قرار است: حسام‌الدین روزی خدمت مولانا رسید و گفت: یاران شما حدیقه الحقیقه سنایی و منطق الطیر را مطالعه می‌کنند من خوش ندارم آنها به اثری جز آثار شما دست دراز کنند. چه خوب بود شما اثری به سبک و سیاق این دو کتاب در قالب مثنوی می‌ساختید که یاران از مراجعه به آن کتب بی‌نیاز شوند.

جناب مولوی جزوه‌ای را از لای دستارش در آورد و به حسام‌الدین داد که همان 18 بیت اول مثنوی است و به نی نامه معروف شده است؛ #171؛ بشنو از نی چون حکایت می‌کند/ از جدایی‌ها شکایت می‌کند؛

یا به این شکل: بشنو این نی چون شکایت می‌کند/ وز جدایی‌ها حکایت می‌کند

بعد گفت اگر تو بنویسی من هم ادامه می‌دهم و می‌سرایم.

نقل است که مولوی در حالت وجد و سماع این ابیات را می‌سرود و حسام‌الدین ثبت می‌کرد. و این امر ادامه داشت تا موقعی که همسر حسام‌الدین از دنیا رفت. واقعه وفات حسام‌الدین و غم و اندوه حاصل از آن، مدت یک سال کار مثنوی را به تاخیر انداخت و بعد از یک سال، شوق سابق عودت کرد و مولانا دوباره به سرودن مثنوی و حسام‌الدین به نوشتن مشغول شدند.

مولانا ادامه مثنوی را با این بیت شروع می‌کند: #171؛ مدتی این مثنوی تاخیر شد/ مهلتی بایست تا خون شیر شد؛

سماع از منظر عرفان اسلامی

* بحث سماع را مطرح کردید. سؤال این است که آیا سماع از نظر عرفان اسلامی مورد تایید است؟

– اگر مراد از سماع همین رقص و پایکوبی و این حرکاتی است که اکنون در خانقاه‌ها مرسوم است، اینها نادرست است و قابل دفاع نیست. اینها اصلاً سماع نیست بلکه رقص و لهو است.

از این رو مولوی می‌گوید:

بر سماع راست هر کس چیر نیست/ لقمه هر مرغی انجیر نیست

یعنی آن سماعی که حقیقتاً سماع است برای اینها حاصل نمی‌شود؛ بلکه رقص است، لهو است. و در حقیقت سماع عرفانی نیست.

محبی‌الدین ابن عربی پدر عرفان نظری هم این سماع را مذمت می‌کند.

ولی اگر مراد از سماع، سماع حقیقی است که یک نوع حالت بی‌قراری است که از غلبه وحدت و وجد بر عارف عارض می‌شود و آرامش را از او می‌گیرد و مثل پروانه – که عاشقانه به دور شمع می‌چرخد و می‌چرخد تا به وصال برسد – او را ناخواسته به چرخش در می‌آورد، این امر را نمی‌شود رد کرد و مردود دانست و اختیاری هم نیست تا کسی به حرمت یا حلیت آن فتوا بدهد.

مثنوی اصول اصول دین است

* جناب مولوی در ابتدای مثنوی می‌گوید این کتاب #171؛ اصول اصول دین؛ است. مقام معظم رهبری هم در یکی از جلسات که با شعرا داشتند (25 شهریور 1387) فرمودند من هم نظرم نسبت به مثنوی همین است که خود مولوی گفته و شهید مطهری هم نظرش همین بود. معنای این جمله چیست؟

– این جمله اشاره به این است که معارف الهی اعم از توحید، نبوت و دیگر معارف سه مرحله دارد؛ عام، خاص و اخص، مثلاً توحید عام، توحید خاص و توحید اخص و همچنین نبوت عام، نبوت خاص و نبوت اخص.

به تعبیر دیگر، نوع نگرش‌ها به هستی سه مرحله دارد؛ نگاه عمومی (مراحل ابتدایی عامیانه)، نگاه خاص (مراحل متوسط سالکانه) و نگاه اخص (مراحل نهایی واصلانه)؛ اصول دین معارف عام و معمولی دین است و اصول اصول دین معارف متوسط سالکانه دین است و اصول اصول دین معارف نهایی و واصلانه دین است که کتاب شریف مثنوی عمده هدفش بیان این سطح از معارف دین است.

متأسفانه برخی از مخالفان مولوی که موجه هم هستند، از آن رو که متوجه نیستند گفته‌اند اگر شما 20 سال شراب بنوشید گناهش کمتر از این جمله است که مولوی گفته: این کتاب، اصول اصول دین است.

مثنوی در کلام شیخ بهایی

در کنار این نظر غیر فنی تعصب آلود، ببینید شیخ بهایی خبیر به فن و آگاه از مسائل در آن ابیات مشهوری که درباره مثنوی دارد چگونه به مثنوی نگاه می‌کند و درباره آن اظهار نظر می‌کند. آن جناب که مثنوی را سراسر شرح لطایف آیات قرآنی می‌داند، می‌فرماید:

من نمی‌گویم که آن عالیجناب/ هست پیغمبر ولی دارد کتاب

مثنوی او چو قرآن مدلّ / هادی بعضی و بعضی را مضل

مثنوی معنوی مولوی / هست قرآنی به لفظ پهلوی (یعنی به زبان فارسی)

مثنوی به قدری در اوج است که شیخ بهایی آن را کتاب معمولی نمی‌داند و واقعاً انسان می‌ماند که آن را وحی بخواند یا دست نوشته بشر بداند اما وحی که راه ندارد آن را وحی بخوانیم و اما دست‌نوشته بشر که این هم برای مثنوی کم است لذا انسان متحیر می‌شود که چه بگوید تا حق مطلب ادا شود. این تحیر، شعر مرحوم شهریار را که درباره امام علی علیه‌السلام سروده تداعی می‌کند آنجا که می‌گوید:

نه بشر توانمش گفت نه خدا توانمش خواند/ متحیرم چه نامم شه ملک لا فتی را

این کتاب، از آغاز تا امروز عظمت خود را داشته و حفظ کرده و هر روز حقانیت آن بیشتر روشن‌تر می‌شود و همه انسان‌ها را از مسلمان و مسیحی و یهودی و ... شیفته خود کرده و می‌کند.

این کتاب باید یک مقام ثبوت و اصلاتی داشته باشد که اینچنین بر قلوب عارفان و دوستداران معارف الهی حکومت می‌کند.

در راستای فرمایش شیخ بهایی خوب است فرموده جناب خوانساری صاحب روضات الجنات را هم مرور کنیم و ببینیم ایشان درباره مثنوی و صاحب آن چه می‌گوید.

ایشان می‌گوید: #171؛العارف السامی و الحکیم الاسلامی ابن المولی بهاء الدین محمد ابن الحسن البلخی البکری؛ جلال الدین محمد المشتهر بالمولوی المعنوی الرومی؛ صاحب کتاب المثنوی الفارسی المعتبر عند العالم و العامی من الامامی و غیر الامامی، امره فی رفعة المرتبة، و رتبة المعرفة و كثرة المنقية و زيادة الفهم و جلالة القدر و متانة الراي و ملاحاة النطق و رشاقة الفكر و رزانة الطبع و نفاسة الصنع و كياسة النفس و غیر ذلك من مراتب الفضل و حكمة العلم و العمل اوضح من ان يذكر و اشهر من ان يخفى او ينكر؛

یعنی عارف بلند مرتبه و حکیم مسلمان، جلال الدین محمد مشهور به مولوی معنوی رومی، فرزند مولی محمد بن حسن بلخی بکری صاحب کتاب مثنوی که نزد عالم و عامی شیعه و غیر شیعه معتبر است، در بلندی مرتبه و رتبه معرفت و کثرت منقبت و زیادی فهم و

جلالت قدر و متانت رای و ملاحظت نطق و تیزی فکر و بلندی طبع و نفاست صنع و کیاست نفس و دیگر مراتب فضل و حکمت علم و عمل، روشن‌تر از آن است که ذکر شود و مشهورتر از آن است که پنهان مانده و یا انکار شود.

بسیاری از ضرب‌المثل‌ها ریشه در مثنوی معنوی دارد

بسیاری از علما و دانشمندان در تالیفات یا گفتارهای خود از ابیات مثنوی استفاده کرده و می‌کنند و چه بسیار از ابیات مثنوی است که ضرب المثل شده و در فرهنگ ملل مختلف جا گرفته است. امثال الحکم دهخدا را نگاه کنید و ببینید چقدر از ضرب المثل‌ها ریشه در مثنوی دارد.

بزرگان ما مثل امام خمینی (ره) در آثار خود از مثنوی استفاده می‌کردند.

کتاب سیاحت شرق را بخوانید

توصیه می‌کنم عبارات آقا نجفی قوچانی صاحب کتاب سیاحت شرق را نیز عزیزان بخوانند. کل کتاب سیاحت شرق خواندنی است و در ضمن آن، عبارات ایشان درباره مثنوی و مولوی را هم ببینید.

مناسب‌ترین شرح برای مثنوی معنوی

* به نظر حضرتعالی، مناسب‌ترین شرح برای مثنوی را کدام شرح است؟

– شرح آقای کریم زمانی به عنوان شرح جامع مثنوی معنوی، شرح خوبی است. هم در فهم مطالب مثنوی خوب است و هم اشراف خوبی به مواضع گوناگون مطالب در مثنوی دارد. و به شرح‌های دیگر هم ناظر است و نظریات دیگران را نیز جمع کرده است. قلمش هم به روز و وزین است.

ادامه دارد...

در بخش دوم این گفت‌وگو موارد زیر مطرح شده است:

آیا بدون دانستن عرفان، می‌شود مطالب عمیق مثنوی را فهمید؟

نظر مولوی درباره اهل بیت علیهم‌السلام و امام علی علیه‌السلام چیست؟

آیا ملاک پذیرش حرف منطقی و صحیح، مذهب است؟

تفاوت عرفان مولوی و عرفان ابن عربی در چیست؟

برخی به مطالبی از مثنوی ایراد می‌گیرند نظر شما چیست؟ با بررسی مسئله مولوی و روز عاشورا